

نقد کتاب "مفهوم امر سیاسی" از کارل اشمیت

محسن جمشیدی^۱، احسان کاظمی^۲

مقدمه

موضوع این نگارش نقد اثر بزرگ حقوقدان شهیر آلمانی کارل اشمیت به نام مفهوم امر سیاسی است. مفهوم امر سیاسی اثری تاثیرگذار و مهم در عرصه‌ی تفکر سیاسی، حقوقی و فلسفه سیاسی می‌باشد. این اثر از جمله نقاط عطفی است که مباحث حقوقی را به حوزه‌ی سیاست و روابط قدرت به صورت بسیار جذاب و حیاتی مربوط می‌سازد. برای درک این اثر ابتدا شناخت اندکی از مولف آن ضروری به نظر می‌رسد و سپس به ساختار خود متن کتاب خواهیم پرداخت. از این رو در بخش اول به سراغ اشمیت می‌رویم.

کارل اشمیت، زندگی‌نامه

اشمیت به سال ۱۸۸۸ در یک خانواده‌ی کاتولیک در منطقه‌ی ایفل آلمان به دنیا آمد. پدرش یک تاجر خرده پا بود. انتظار خانواده این بود که او یک کشیش شود اما وی به تحصیل حقوق در دانشگاه‌های برلین، مونیخ و نهایتاً استراسبورگ پرداخت. تحصیلات خود را در ۱۹۱۶ به پایان رساند. در همان سال به عضویت ارتش در آمد. پس از آن و در همان سال در استراسبورگ به استادی رسید و پس از آن با همسر اول خود به نام پاولا ازدواج کرد. پس از چندی از همسر خود جدا شد اما کلیسا درخواست آن‌ها را برای طلاق تایید نکرد. به سال ۱۹۲۶ با همسر دوم خود به نام دوسکا تادوروویچ ازدواج کرد. ثمره‌ی این ازدواج دختری بود به نام آنیما که بعدها با یک حقوقدان اسپانیایی ازدواج کرد و برخی آثار پدر را به زبان اسپانیولی ترجمه نمود. البته این ازدواج دوم برای او دردسر ساز نیز شد زیرا به علت عدم تایید طلاق اول او از سوی کلیسا، این ازدواج نامشروع خوانده شد و او از سوی کلیسا مطرود اعلام شد. از جنبه‌ی مذهبی او در ابتدا یک کاتولیک متعصب بود اما بعدها عنوان کرد که از شدت ایمانش کاسته شده است. در ۱۹۳۲ علاوه بر موقعیت‌های آکادمیک خود نمایندگی دولت رایش را در یک مجادله‌ی معروف قضایی بر عهده گرفت.

(۱) دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران

(۲) دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان-نویسنده مسئول

پس از به قدرت رسیدن نازی‌ها به حزب نازی پیوست و در اقدامات کتابسوزان و اعمال ضد یهود آنان شرکت جست. صندلی چند پست مهم قضایی را اشغال نمود. در همان زمان به سمت استادی دانشگاه برلین نیز دست یافت. در چندین نوبت نیز اقدامات غیرانسانی و فراقانونی رژیم وقت را نیز توجیه نمود. اما در سال ۱۹۳۶ از سوی اس اس متهم به فرصت طلبی شد و اسناد و مدارکی از نوشته‌های اولیه‌ی او ارائه شد که با مواضع اخیرتر او در تضاد بود. بر این اساس از کلیه‌ی موقعیت‌های شغلی خود به جز استادی در دانشگاه برلین محروم گشت.

پس از جنگ نیز اندکی بیش از یکسال در بازداشت بود. پس از آزادی اما از کلیه‌ی موقعیت‌های آکادمیک محروم گشت و در انزوا به مطالعات خود ادامه داد. با وجود دوری از جریان‌های اصلی در آکادمی‌ها همواره مورد مراجعه‌ی همکاران و روشنفکران جوانتر بود که در میان آنان اشخاصی چون ارنست یونگر و الکساندر کوژو نیز حضور داشتند. در سال ۱۹۸۵ نیز درگذشت. (منبع اصلی در این بخش این آدرس می‌باشد:

http://en.wikipedia.org/wiki/Carl_Schmitt#cite_ref-10

مؤلفه‌ها

کتاب مفهوم امر سیاسی را در میان یک مثلث می‌توان توصیف نمود. بر این مبنا که درون مایه‌های اصلی این کتاب در سایه‌ی سه امر قابل فهم و تبیین هستند. وجه اول این مثلث تاثیر میراث حقوق رومی بر اندیشه اشمیت، وجه دوم وجود بحران سیاسی در جامعه‌ی پس از جنگ آلمان و نیز واقعیت رخداد جنگ جهانی اول، و وجه سوم بحران فرهنگی و فقدان معنا در زندگی مدرن می‌باشد.

اگر بخواهیم به کوتاهی به این سه وجه اشاره کنیم باید در مورد میراث حقوق رومی بگوئیم که در حقوق رومی و در جامعه‌ی رم، یک دیکتاتور وجود داشته است که در یک وضعیت استثنایی مجاز به فسخ و تعلیق سنا بوده است. در واقع این رابطه که یک حکمران سیاسی که مقدم بر یک نظم حقوقی است توان آن را دارد که یک وضعیت را استثنا تلقی کند و در آن وضعیت مافوق‌الگوها و روندهای عادی و روزمره عمل کند و بتواند یک الگوی نو را سامان بخشد. همین رابطه را اشمیت البته با بهره‌گیری بسیار از نظرات بدن، هابز و ... حفظ می‌کند و در نظریه خود به کار می‌برد. در واقع این میراث و این رابطه‌ی میان حاکم و نظم قانونی، میان دیکتاتور و سنا جنبه‌ی صوری و فرمال نظریه اشمیت را قوام می‌بخشد.

جنبه‌ی دوم وجود بحران سیاسی و فلج شدن فرایندهای سیاسی در جامعه پس از جنگ می‌باشد. اختلاف و رقابت گروه‌ها و احزاب عملاً نظام سیاسی را از کار انداخته بود و جامعه را به چند تکه‌ی مجزا تقسیم کرده بود. از جانب دیگر رخدادهای جنگ جهانی اول، اشمیت را دچار نوعی واقعگرایی نموده بود. واقعگرایی بدین

صورت که او در رابطه‌ی میان حق و قدرت ابتدا و پیش از جنگ قدرت را اساساً یک مفهوم حقوقی و لذا محصول یک قاعده‌ی حقوقی و در نتیجه محدود به حق و مشروعیت می‌یافت، اما در پایان جنگ او قدرت را مقدم بر حق و حقوق یافت. در واقع او می‌اندیشید که قدرت را نمی‌توان بر اساس حقوق توضیح داد و فهمید بلکه قدرت خود چیزی است که بر حقوق و هر رابطه‌ی صوری دیگری تقدم دارد و جزء سازنده‌ی حقوق قدرت است. از حق نیست که قدرت می‌آید بلکه از قدرت است که حق بر می‌خیزد.

بر این مبنا یک قسم از روح نظریه‌ی اشمیت حاصل این دو واقعیت زندگی سیاسی معاصر او بود. انتقاد او از لیبرالیسم در واقع بازتاب دهنده‌ی این جنبه است. لیبرالی چون لاسکی به دلیل ندیدن این جزء مقوم، یعنی ارجحیت قدرت بر هر رابطه‌ای به پلورالیسم باور داشت و در عین حال از مشاهده‌ی بحران‌های درونی لیرال دمکراسی یعنی از کارافتادن دستگاه اداره‌ی جامعه بر اثر اختلافات حزبی ناتوان بود و اگر آن را میدید راه حلی برای آن نداشت.

وجه سوم سازنده‌ی اثر، که مخصوصاً در بخش عصر بیطرفی و سیاست زدایی خود را نشان می‌دهد، وجود بحران معنا در جامعه‌ی مدرن می‌باشد. بحران معنا بدین مضمون که دیگر انسان‌ها هیچ فهمی از جهان، هستی، زندگی، معنای زندگی نداشتند. مواجهه‌ی جامعه با یک بحران در عرصه‌ی ارزش‌ها. وجود این بحران معنا در آثار متفکرین زیادی خود را نشان می‌داد مثلاً نیچه، هایدگر، هوسرل هر سه به نوعی با این مسئله دست به گریبان بوده‌اند. به عنوان شخصی که در یک خانواده کاتولیک به دنیا آمده و حتی روزی تصور می‌شد که به کلیسا پیوندد و یک کشیش شود، این مسئله مهمتر و حیاتی‌تر نیز می‌شود. جامعه‌ی که دیگر راه خود را گم کرده، هویت‌های سابق از دست رفته، الگوهای رفتاری به چالش کشیده شده، هیچ راهنما و مرجعی نیز برای سوق دادن زندگی یافت نمی‌شود. بحران معنا، نیهیلیسم وجه سوم این مثلث هستند. قسم دیگر روح این اثر با تلاش اشمیت برای پاسخ به این وضعیت ارتباط دارد.

بر این اساس کتاب مفهوم امر سیاسی را باید بر اساس رابطه‌ی این سه وجه و اهتمام نظری اشمیت برای حل مسائل جامعه‌ی معاصرش با فرمولی که از حقوق رم و نظرات بدن به عاریه گرفته، تبیین کرد.

آگامبئون در بحث از نظرات حقوقی مربوط به امر استثناء به یک دوگانگی در میان نظریه‌پردازان اشاره می‌کند. بر این اساس بر طبق نظر عده‌ای وضعیت استثناء و تصمیم حاکم خود یک وضعیت حقوقی و جزوی از قانون است و می‌بایستی شرایط آن در قانون اساسی ذکر شود. بر طبق نظر عده‌ای دیگر وضعیت استثناء و تصمیم حاکم در آن مقدم بر هر قانون و قانون اساسی است پس مافوق و ورای آن است که در قانون

اساسی ذکری از آن به میان آید. در واقع سیاست و امر سیاسی خود سازنده‌ی قانون است. قانون برای مواقع عادی است اما سیاست است که آن را ساخته و معتبر می‌سازد. سیاست عرصه‌ی قدرت و تصمیم‌گیری است. از نظر آگامبنون اشمیت در زمره‌ی گروه اخیر می‌باشد. (Agamben, 10) این تقدم قائل شدن برای امرسیاسی می‌تواند حاصل تاثیر رخداد جنگ جهانی اول و واقعگرایی سیاسی او باشد.

اشمیت از این فرمول در پاسخ به وضعیت سیاسی بالفعل جامعه‌اش چنین سود می‌برد که حاکم ماقبل بازی‌های سیاسی مرسوم قرار دارد و بازی سیاسی تابعی است از حضور و تصمیم او. بر این اساس تمام گروه‌ها و احزاب مختلف در صورتی می‌توانند وارد فعالیت و فرایند سیاسی شوند که حجیت و برتری و تقدم نظر حاکم را بپذیرند و بر این اساس بر سر یک سری مواضع بنیادی که از جانب حاکم تعیین می‌شود شروع به فعالیت کنند و نه خارج از آن. بر این اساس میان دو جنبه می‌توان تفاوت قائل شد عرصه‌ی سیاست و امر سیاسی که محدود به حاکم و تصمیم اوست و سازنده و قوام بخش حوزه‌ی زندگی روزمره و عادی است و فعالیت عادی سیاسی که خود در دل زندگی روزمره و به عنوان جزئی از نظام مرسوم تلقی می‌شود. حاکم و سیاست او در جایگاه انتولوژیک و زندگی مرسوم و فعالیت‌های عادی سیاسی در سطح انتیک قرار دارند.

از جانب دیگر در پاسخ به بحران معنا در جامعه و از دست رفتن هویت، او میان تصمیم‌گیری حاکم، حوزه‌ی ارزش‌های کلی و هویت افراد ارتباط برقرار می‌کند. (مقدمه استرانگ بر کتاب، XIV) در واقع او هویت یک فرد را به تعیینی که او در جمع به دست می‌آورد، شیوه‌ی زندگی او، رابطه‌ی دوست و دشمن مرتبط می‌سازد. از نظر اشمیت هر فردی در یک الگوی زندگی حضور دارد. این الگوی زندگی سازنده‌ی ارزش‌های بنیادین زندگی فردی است. خود این الگوی زندگی متاثر است از تصمیم حاکم برای برقراری یک رابطه‌ی دوست و دشمنی. یعنی رابطه‌ی دوست و دشمنی سازنده‌ی نوعی الگوی زندگی و یک نظام ارزشی‌اند و خود این نظام ارزشی به هستی و زندگی ما معنا می‌دهد. بر این اساس است که امر سیاسی به مثابه یک امر انتولوژیکال مقدم بر زندگی عادی و روزمره است. زندگی و ارزش‌های آن حاصل تصمیم حاکم در یک وضعیت استثنایی و بر مبنای فهم و تشخیص او از هویت دوست و دشمن است. شاید هیچ کجا به اندازه‌ی بندهای پایانی عصر بی‌طرفی و... گویای برقراری این پیوند میان امر سیاسی، حوزه‌ی ارزش‌ها و خود زندگی نباشد آنجا که اشمیت می‌گوید: «کسی که دشمنی جز مرگ نمی‌شناسد و هیچ خصمی جز یک مکانیسم تهی برای خود نمی‌یابد، به مرگ نزدیک‌تر است تا زندگی.» (Schmitt, 96)

در این عبارت میان زندگی کردن، وجود دشمن انضمامی و تضاد میان الگوهای

زندگی رابطه‌ی نزدیکی برقرار شده است. بخش دیگر تلاش اشمیت پیوند میان این امور است با تصمیم حاکم برای تعیین دوست و دشمن. بر این اساس و به صورت خلاصه از نظر نگارنده کتاب مفهوم امر سیاسی تلاش دارد تا این پروژه را بدین صورت که ذکر شد به پایان برساند. یعنی بر اساس توصیف امر سیاسی بر اساس تصمیم حاکم و قائل شدن به یک وضعیت استثنایی و توانایی حاکم برای فسخ و تعطیل نهادهای مستقر جاری به این مهم می‌پردازد تا هم به بحران سیاسی میان جریان‌ها روز بر اساس منقاد کردن همه به یک سری اصول ثابت بپردازد و هم بار دیگر با پررنگ نمودن و تاکید بر عنصر اگزیستانسیل امر سیاسی میان این حوزه و حوزه‌ی ارزش‌ها و هویت رابطه برقرار نماید. (در واقع امر، اشمیت می‌خواهد با تاکید بر امر سیاسی و تقدم آن، هم راه حلی برای برون رفت از عدم قطعیت در حوزه ارزش‌ها بیابد و هم با نشان دادن اصول حداقلی که سازنده‌ی فضای سیاست روزمره و انتیک هستند از تفرق جامعه جلوگیری نماید. میان هویت سیاسی آلمانی و ضرورت‌های سازنده‌ی جامعه و بنیادهای سیاست بالفعل آلمان رابطه برقرار کردن، هدف اصلی اشمیت بوده است.

نقد

بر این اساس می‌توان دو نقد عمده به پروژه‌ی او وارد نمود. نقد اول بیشتر به جنبه‌های انتقادی و هستی‌شناختی اثر اشمیت مربوط می‌شود. در وهله‌ی اول چنان که دیدیم می‌توان میان دو حوزه از نظر اشمیت تفاوت انتولوژیک و هستی‌شناختی قائل شد. حوزه‌ی امر سیاسی که جایگاه انتولوژیک و مقوم دارد که با تصمیم حاکم و وضعیت استثناء و نیز تعیین دوست و دشمن در ارتباط است و حوزه‌ی تابع آن که کلیت زندگی روزمره و عادی را در بر می‌گیرد که شامل تمامی عرصه‌های اخلاقی، اقتصادی، فرهنگی و... می‌شود و جایگاه انتیک دارد. اگر از استعاره‌های زیربنا و روبنا استفاده نمائیم تصمیم حاکم و امر سیاسی زیربنا و همه‌ی امور دیگر روبنا می‌باشند. (از این روست تاکید این نویسنده در این اثر بر حق تفسیر حاکم MARDER, ۱۷۶) بر این اساس بررسی تاریخی یک جامعه در یک زمان معین اگر بخواهد در پی جنبه‌های بنیادی و تعلیل محور و تبیین‌گر باشد باید به نقاط عطف و سازنده که در آن حاکم به تصمیم‌گیری می‌پردازد روی آورد. توجه از روندها و پیوستگی‌ها به یافتن گسست‌ها و عدم تداوم‌ها می‌رود. مشابه فوکو. برای فوکو نیز حوزه‌ی شناختی و زندگی روزمره «همه‌ی حوزه‌های گفتمانی که متاثر از هنجارها هستند» خود تابع عوامل سازنده و روابط قدرت در شکل ایجابی آن می‌باشند. پس جهت‌گیری تحقیقی باید در پی یافتن نقاطی باشد که روابط قدرت در شکل ایجابی آن در یک لحظه وارد

شده و نظم نوینی برقرار سازند. اهمیت گسست‌ها در آن است که نشان می‌دهند که قدرت چگونه شکل جدیدی از مثلا نظام دانش، یا روابط اخلاقی و یا هویت‌های جنسی را سامان می‌بخشد. برای فوکو روابط قدرت مقوم‌اند و برای اشمیت امر سیاسی و تصمیم حاکم. برای هر دو این دو امر سازنده و بقیه‌ی امور برساخته و مقوم‌اند. نوعی سیاست گسست پدید می‌آید. اشاره‌ی آگامبئون به این امر بود که اشمیت سیاست را در ورای نظم معمول و در نقاط گسست و بنیانگذار می‌نهد و نه در نظم معمول. امر سیاسی نقطه‌ای در میان نقاط دیگر نیست بلکه نقطه‌ای است بیرون از خط که خط از آن منشاء می‌گیرد.

در مقابل این جریانات فکری که باتاکید بر عنصر قدرت و دادن تقدم انتولوژیک به آن تمام عرصه‌های ارزشی و شناختی را منقاد آن می‌سازند دسته‌ی دیگری از نظریه پردازان قرار دارند که در میان آنان هابرماس از همه برجسته‌تر است. از زاویه بحث ما این نکته مهم است که هابرماس با نقد جنبه‌های تقلیلگرایانه‌ی تئوری فوکو و امثال او در واقع به تلقی سیاست و تاریخ همچون مجموعه‌ای از نقاط گسست حمله می‌کند. او با رد تلقی ابزاری صرف از عقل، به حضور جنبه‌های استدلالی، تاملی و رهایی بخش عقل هم اشاره می‌کند. بر این اساس او فرایندهای حقوقی و شکل‌گیری شیوه‌های نظارتی را نمی‌تواند یکسره معلول نفوذهای خودمختار و آزاد قدرت تلقی کند بلکه مجبور است تا به عنصر اندیشه، استدلال و متعاقب آن حضور نوعی از تداوم بیندیشد. در پی این ایده است که چند نتیجه ضروری می‌گردد: اولاً در جایی که فوکو نمی‌تواند هیچ افق روشنی از آینده و هیچ نظام ارزشی معرفی نماید (زیرا او قبلاً همه‌ی نظام‌های ارزشی را بنا بر روش‌شناسی خود تابع روابط قدرت نموده است) هابرماس می‌تواند حداقل از راهی صحبت نماید که می‌توان در آن مرزهای یک جامعه‌ی ایده‌آلی را یافت، یک جامعه‌ی گفت و گویی. خود این جامعه و ضرورت گفت و گو هم برخی قوائد را ضروری می‌سازند از جمله ضرورت برابری مشارکت‌کنندگان در گفت و گو. او همچنین می‌تواند به جست و جوی زمینه‌های پدیدایی پدیده‌ها برود و زمینه‌های عقلی و اندیشگی و ضروری آن را از دامنه‌ی مداخلات قدرت و ثروت نجات دهد امری که فوکو به کل منکر آن است. بر این اساس است که البته به ناحق، هابرماس متهم می‌شود در نهایت در پی برقراری یک نظم حقوقی است در حالی که برای امثال فوکو مسئله چگونه رسیدن به این نظم است و این جامعه ایده‌آل بخشی از مسئله است و نه راه حل. (Flyvbjerg, 219) با این وجود اما هابرماس می‌تواند انتقاد کند و راه نشان دهد یعنی از الگوهای صحیح و درست ارتباطی و برخی هنجارها دفاع کند اما فوکو خیر.

همین مسئله دامنگیر اشمیت و طرز تلقی او از سیاست نیز می‌شود. او با تقلیل همه

چیز به تصمیم حاکم در واقع دچار یک تقلیل‌گرایی شدید شده و متعاقب آن، یک سیاست و تاریخ گسست ارائه می‌نماید. بر این مبنا دیگر نمی‌توان از هیچ ارزشی و از هیچ طرحی برای ایجاد یک وضعیت بهتر دفاع کرد و متعاقب آن از هیچ وضعیتی نیز نمی‌توان انتقاد کرد. مسئله‌ای که دامنگیر فوکو شده بود او را نیز مورد گزش قرار می‌دهد.

نقد دوم مربوط می‌شود به تلاش اشمیت برای برقراری رابطه میان تصمیم حاکم و حوزه‌ی هویت، معنای زندگی و ارزش‌ها. یکی از ویژگی‌های کتمان‌نشدنی دنیای مدرن پیدا شدن فردیت است. فردیت یعنی برآمدن یک فرد در مقابل یک جمع. جایی که فرد می‌تواند از خود به مثابه یک من و نه عضو یک ما، صحبت نماید. جایی که یک فرد می‌تواند برای زندگی خود تصمیم بگیرد و بر سرنوشت خود سوار گشته و خود را گونه‌ی دیگری متحقق سازد. اوج این امر در فلسفه‌ی نیچه و ابر انسان او نهفته است. ابر انسان کسی است که خود را بر اساس اراده و خواست خود متحقق می‌سازد و شکل می‌دهد.

از بزرگترین ویژگی‌های فاشیسم هم حمله به همین فردیت و نابودی تفرد و ایجاد یک جامعه‌ی توده‌ای است. در جامعه‌ی توده‌ای و نظام فاشیستی فرد و فردیت معنا ندارد. تصمیم‌گیری من برای زندگی خودم اهمیتی ندارد. من یک عضو ما هستم و تابع آن نظم. من برای خود وجود ندارم بلکه عضوی از کلیت بزرگتر می‌باشم.

بر این اساس تلاش اشمیت اساساً یک تلاش نظری است که خواه ناخواه با فاشیسم و نفی فردیت همراه می‌شود. برگرداندن رشته‌ی انتخاب‌های اساسی زندگی و گرفتن تصمیم در عرصه‌ی معنا و ارزش‌ها از دست فرد به یک حاکم فرد را در دل یک کل حذف می‌کند و راهگشای فاشیسم می‌باشد. اشمیت که تاحدی در داشتن مسئله با نیچه هم‌نوا بود از راهی مخالف او رفت و اساس فردیت را نابود ساخت. برای اشمیت اساساً فرد جزئی از یک ما و یک کلیت است و هویت او در اساس بر طبق این ما بودن و تصمیم حاکم تعیین می‌یابد. بر این سیاق فردیت در پای کلیت و آزادی در پای امر سیاسی قربانی می‌شوند و این چنین راه برای فاشیسم هموار می‌گردد.

منابع

1. SCHMITT, CARL(2007), THE CONCEPT OF THE POLITICAL, THE UNIVERSITY OF CHICAGO PRESS
2. Marder, Michael(2010), Groundless existence : the political ontology of Carl Schmitt, Continuum International Publishing
3. Agamben, Giorgio(2005) State Of Exception, THE UNIVERSITY OF CHICAGO PRESS
4. Flyvbjerg, Bent(1998) Habermas And Foucault [Thinkers For Civil Society]. Brt. In! of Sociolog Volume no. 49 Issue no. 2 June 1998